

کتاب و کتاب‌خوانی در فرهنگ عامه ایران

محمد جعفری قنواتی^۱

چکیده

مسایلی که در ادبیات شفاهی هر جامعه‌ای بازتاب می‌یابد ارتباط مستقیمی با درجه تکامل آن جامعه دارد. در ادبیات شفاهی ملت‌هایی که از سابقه تمدنی بیشتری برخوردارند (مانند ایران) موضوع کتاب و کتاب‌خوانی بازتاب ویژه‌ای دارد. در این مقاله کوشش شده است بازتاب موضوع کتاب و کتاب‌خوانی در ادبیات شفاهی ایران نشان داده شود.

کلیدواژه‌ها: کتاب، کتاب‌خوانی، نوشتن، خواندن، ادبیات شفاهی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

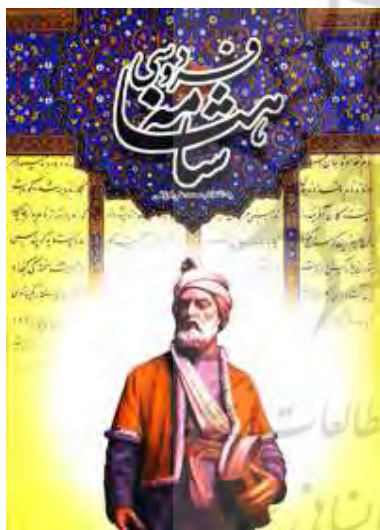
۱. دانشجوی دکتری فولکلور در دانشگاه تاجیکستان

مقدمه

یکی از موضوع‌ها و مقوله‌هایی که در اجزای متفاوت فرهنگ عامه و بویژه ادبیات شفاهی مردم ایران بازتاب گسترده‌ای دارد، دانش خواندن و نوشتن به طور عام و کتاب به طور خاص است. این موضوع بیش از هر چیز به سابقه طولانی تمدن در ایران مربوط می‌شود و از همین رو می‌توان آن را به سایر جوامعی که از تمدن کهن‌سالی برخوردارند، مانند یونان، مصر و هند نیز تعمیم داد.

در این نوشته ابتدا به سابقه بازتاب مقوله مورد نظر در ادبیات اشاره می‌کنیم و سپس بازتاب‌های متفاوت آن را در فرهنگ عامه مردم ایران نشان می‌دهیم.

ادبیات تألیفی و موضوع خواندن و نوشتن



پژوهشگران معتقدند که ایرانیان قریب شش قرن پیش از میلاد به توانایی نوشتن دست یافتند. وجود کتیبه‌ها و چرم‌نوشته‌هایی که حاوی اسناد دولتی هستند مؤید این موضوع است. (زرشناس، ۱۳۸۴: ۷)

حکیم ابوالقاسم فردوسی درباره زمان تسلط ایرانیان بر دانش خواندن و نوشتن ضمن نقل افسانه‌ای آن را به طهمورث، پادشاه پیشدادی مربوط می‌کند. براساس این افسانه‌ها هنگامی که طهمورث دیوان را به بند می‌کشاند، آنها از پادشاه زینهار می‌خواهند. پادشاه به آنها زینهار می‌دهد، دیوان نیز در مقابل به او سواد نوشتن می‌آموزند:

چو آزاد گشتند از بند او
بجستند ناچار پیوند او
نیشتن به خسرو پیاموختند
دلش را به دانش برافروختند

در افسانه‌ای که ایرانیان درباره کليلة و دمنه ساخته‌اند، توجه نیاکان ما به دانش و بویژه کتاب بسیار جلب توجه می‌کند. این افسانه به صورت‌های مختلف در کليلة و دمنه بهرامشاهی (ابوالمعالی، ۱۳۵۱: ۲۹ تا ۳۶)، داستان‌های بیدپای (عبدالله بخاری،

۱۳۶۱: ۴۰ تا ۴۹)، تاریخ ثعالبی (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۷) و شاهنامه فردوسی نقل شده است.

البته آنچه ثعالبی و فردوسی نقل کرده‌اند، به‌رغم وجوه تخیلی بیشتر آن، طبیعی‌تر و پذیرفتنی‌تر می‌نماید. براساس روایت فردوسی و ثعالبی، برزویه، پزشک دربار انوشیروان، در کتابی می‌خواند که در هندوستان گیاهی وجود دارد که اگر برگ آن را بر مرده بپاشند، زنده می‌شود. برزویه به دستور انوشیروان برای یافتن و آوردن این گیاه به هند می‌رود. اما به‌رغم جستجوی فراوان این گیاه را نمی‌یابد، جویا می‌شود که بزرگترین پزشکان و داناترین دانایان هند کیست، او را به پیری که سال عمرش بسیار بود راه می‌نمایند، نزد او می‌رود و داستان خویش باز می‌گوید و آنچه را در کتاب‌ها



درباره کوه‌های هند و رویدن گیاهانی که مرده زنده می‌سازند، خوانده بود بیان می‌کند. پیر می‌گوید: «ای برزویه! یک نکته دریافتی و به نکات دیگر نپرداختی. آیا نمی‌دانستی که این سخن رازی از پیشینیان است؟ مقصود آنان از کوه‌ها، دانایان و از گیاهان دارویی، سخنان سودبخش و روشنگر آنان است و از مردگان، نادانان و این راز گویای این معنی است که دانایان، حکمت‌های خود را به نادانان می‌آموزند و این حکمت‌ها یکجا در کتابی که عنوان آن کلیله و دمنه است آمده است و جز در خزانه شاهی یافت نمی‌شود.» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۰۷)

ابوالقاسم فردوسی نیز ضمن نقل همین داستان، در پایان چنین سروده است:

گیا چون سخن‌دان و دانش‌چو کوه	که همواره باشد سر او را شکوه
تن مرده چون مرد بی‌دانش‌ست	که دانا بر جای بارامش‌ست
بدانش بود بی‌گیان زنده مرد	چو دانش نباشد بگردش مگرد
چو مردم زدانایی آید ستوه	گیا چون کلیله‌ست و دانش‌چو کوه

در باب هفتم کتاب فرائد، افسانه‌ای با همین موضوع و بن‌مایه وجود دارد که البته

منسوب به انوشیروان و برزویه نیست. (بی‌نام، ۱۳۶۸: ۴۸۵-۵۱۲)

از کتاب‌های دیگری که در آن افسانه‌هایی درباره کتاب و کتاب‌خوانی ذکر شده، **عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات** است. این کتاب که در قرن ششم هجری تألیف شده است در حقیقت دانشنامه‌ای جامع از عصر مؤلف می‌باشد. مؤلف ضمن شرح هر موضوع یک یا چند افسانه درباره آن نقل می‌کند. از جمله درباره کتاب و اهمیت آن افسانه جالب توجهی نقل کرده است:

«شخصی را زنی بود به جمال و باغی و کتابی. روزی به باغ رفتی، روزی کتاب خواندی و روزی با زن نشست. چون مرگ او نزدیک رسید، باغ را گفت: ترا آب دادم و آبادان داشتم، امروز من می‌روم، با من چه خواهی کرد؟ از باغ آواز آمد کی مرا پای نباشد کی با تو بیایم، چون تو بروی دیگری آید. از باغ نو می‌شد. پس زن را گفت: عمر در تو سر کردم و از بر تو رنج‌ها کشیدم، امروز بخواهم رفت، چه کنی؟ گفت: تا زنده باشی خدمت کنم، اگر بمیری جزع و فریاد کنم، چون ترا ببرند با تو می‌آیم تا لب گور، چون پنهان شوی در خاک، بنالم و بگریم و بازگردم، شوهری دیگر کنم. از او نیز ناامید شد. روی به کتاب کرد و گفت: ای مصحف من بخواهم رفت، چه خواهی کرد؟ گفت: من با تو باشم، اگر در گور شوی، مونس تو گردم، چون قیامت بود، دستگیر تو باشم و هرگز ترا نسپارم.» (محمد بن احمد طوسی، ۱۳۸۲: ۱۲)

در سایر کتاب‌های داستانی مانند **مرزبان نامه**، **بلوهر و بیوذاسف**^۱ و **سندبادنامه** نیز اشاره‌هایی در این باره شده است که شرح همه آنها بحث ما را به درازا می‌کشاند. آنچه در بالا به صورت مختصر به آن اشاره شد، مواردی بود که در کتاب‌های داستانی و ضمن نقل قصه و افسانه، فضیلت کتاب را نشان داده است و این جدا از شعرهای فراوانی است که شاعران ما در این باره سروده‌اند.

کتاب در ادبیات شفاهی

موضوع کتاب و کتاب‌خوانی و نیز الزامات آن یعنی کسب دانش در ادبیات شفاهی ما، همچون ادبیات تألیفی، بازتاب فراوانی دارد.

مادر ایرانی هنگام خواباندن کودک دل‌بند خود ضمن لالایی‌هایی که برای او زمزمه می‌کند، آرزوهای خود را نیز بیان می‌کند. یکی از این آرزوها فرستادن کودک به مکتب‌خانه و با سوادشدن اوست:

لالا لالای لالایی	گلم رفته به ملایی
گلم رفته که ملا شه	دل مادر تسلا شه

(شکورزاده، ۱۳۴۶: ۴۵۶)

لالا لای حبیب الله	تو نون وردار برو ملا
کلام‌الله تو پیرش کن	زیارت‌ها نصیبش کن

(مؤید محسنی، ۱۳۸۱: ۱۸۹)

موضوع کتاب و کتاب‌خوانی و الزامات آن در افسانه‌های شفاهی نیز بازتاب فراوانی دارد. فرستادن کودکان به مکتب‌خانه و مدرسه یکی از موضوع‌های مکرری است که در این گونه افسانه‌ها با آن روبه‌رو هستیم. «تا هفت سال این بچه به دست دایه و لله بود، بعد گذاشت مدرسه. هفت سالم به دست معلم بود. چهارده سالگی این پسر فارغ‌التحصیل شد.» (مارزلف و وکیلان، ۱۳۷۴: ۹۶)

البته برای شاهزادگان و فرزندان ثروتمندان معلم سرخانه می‌گرفتند. «چون سال خورشید شاه به چهار رسید نه چنان بود که بتوان گفت. شاه از بر پسر ادیبان آورد تا او را ادب آموزند... به علم و دانش به جایی برسید که از چهار ادیب هنر آموخت و خط نوشتن و دفترها خواندن... تا سال عمر وی به ده رسید.» (الارجانی، ۱۳۵۶: ۹)

این گونه موارد را در افسانه‌های دیگر نیز می‌توان مشاهده کرد که از جمله می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

نجما و گل‌افروز (پیشین: ۱۵-۱۱)، عزیز و نگار (علی‌خانی، ۱۳۸۵: ۲۶)، مغول‌دختر (خزاعی، ۱۳۸۵: ۱۷)، غریب و شاه‌صنم (پیشین: ۲۱۵)، شاهزاده ایران و جوهر (قاضی، ۱۳۷۹: ۱۲۷)، سلیم جواهری (پیشین: ۶).



بازتاب کتاب و دانش خواندن و نوشتن در افسانه‌ها محدود به فرستادن کودکان به مکتب‌خانه نمی‌شود. حرمت کتاب به صورت‌های دیگر نیز در افسانه‌ها بازتاب یافته است. در روایتی از افسانه «شاه حسود» که با عنوان «هالوهیض» در فراهان اراک ثبت شده است موضوع کتاب و حرمت و احترام آن در میان عامه مردم به زیبایی بازتاب یافته است. در این افسانه، شخصی به نام «هالوهیض» صاحب زن زیبارویی است که شاه قصد تصاحب او را دارد و به همین منظور و با راهنمایی وزیر خود تصمیم می‌گیرد که «هالو» را به سفر بی‌بازگشتی بفرستد، شاه به هالو هیض گفت: «باید بروی و گوشت گاو دریایی را بیاوری و خوشحال بود که حتماً هالوهیض در این سفر کشته می‌شود و او می‌تواند زنش را صاحب شود. هالو به خانه آمد و جریان را به زنش گفت. زن گفت: غصه نخور و رفت کتابی را آورد و ورق زد و گفت: در این جا نوشته که از کجاها باید بروی و چطور گاو دریایی را بکشی. چهل روز از شاه مهلت بگیر و یادت نرود که شب تاریک به کنار دریا بروی.» (نادری و موحدی، ۱۳۸۰: ۶۱ تا ۷۲)

هالو بر اساس این راهنمایی‌ها از سفر موفق برمی‌گردد. شاه، حيله دیگری به کار می‌بندد و او را به سفر دیگری می‌فرستد. هالو به خانه می‌آید و باز هم موضوع را به

همسرش می‌گوید. این بار نیز زن همان کتاب را می‌آورد و راه و چاه سفر را از روی آن برای «هالو» می‌خواند. هالو براساس همین راهنمایی‌ها از این سفر نیز موفق برمی‌گردد و به این ترتیب حيله دوم شاه نیز عقیم می‌ماند. در افسانه‌های زنجیره‌ای (مثل‌های منظوم) که برای کودکان گفته می‌شود نیز به اهمیت کتاب اشاره می‌شود که از جمله می‌توان به مثل معروف «دویدم و دویدم» اشاره کرد:



قیچی دادم به خیاط

خیاط به من قبا داد

قبا دادم به ملا

ملا به من کتاب داد (همایونی، ۱۳۷۹: ۸۹)

موضوع کتاب و کتاب‌خوانی و هم‌چنین دانش خواندن و نوشتن در سایر گونه‌های ادب شفاهی ما نیز بازتاب دارد. یکی از این گونه‌ها چیستان است: «چیستان از کهن‌ترین زمان، در میان همه قوم‌های ابتدایی و مردم جامعه‌های سنتی و پیشرفته جهان شناخته شده بود و به کار برده می‌شده است.» (بلوکباشی، ۱۳۷۹: ۲۰)

علاوه بر اینکه چیستان عامل سرگرمی و وقت‌گذرانی بود از آن برای آموزش مفاهیم هم استفاده می‌کردند. موضوع چیستان همچون سایر گونه‌های ادب شفاهی، ارتباط مستقیمی با سطح تکامل جامعه داشت. در میان اقوامی که کتاب و دانش خواندن و نوشتن جایگاهی ندارد، طبیعی است که این موارد نمی‌تواند موضوع چیستان قرار گیرد.

در ایران اما این گونه نبوده و کتاب و الزامات آن یکی از موضوعات چیستان‌های عامه بوده است:

هست پر برگ، درخت است، که نیست

می‌شود دوخته، رخت است، که نیست

قصه می گوید، خوب و شیرین
 با زبان است و دهان است، که نیست (بهریزی، ۱۳۸۰: ۱۵۰)
 موضوع چیستان زیر نیز کتاب است. این چیستان، همان گونه که مشخص است در
 شکل رباعی و با زبانی بسیار ساده بیان شده است:

آن کیست که بی پرده سخن می گوید از قول تو قصه ها به من می گوید
 با آنکه در او نیست دهان و دندان بی پرده ز قول تو سخن می گوید

(پیشین: ۱۵۱)

علاوه بر کتاب، موضوع های مرتبط با آن نیز در چیستان ها مورد توجه قرار گرفته اند
 که از جمله می توان به قلم اشاره نمود. قلم، موضوع چیستان های فراوانی قرار گرفته
 است. نمونه زیر در شیراز ثبت شده است:

سواری بود با سه اسب دوان تن سرخ داده لب هندوان
 به صحرای کافور جلوه کنان سخن گرچه گوید، ندارد زبان

(همان: ۱۰۱)

روایت دیگری از همین چیستان به صورت زیر در تهران ثبت شده است:
 سواری چه باشد، پیاده دوان به میدان کافور جولاکنان
 تن رومیان، چهره زنگیان در اینجا و حکمش به مازندران

(همان: ۱۰۲)

از چیستان کاغذ نیز که یکی دیگر از ضروریات کتاب و نوشتن است، روایت های
 متعددی در شهرهای مختلف ایران ضبط شده است:
 این چیست که اگر از آسمان افتد، نمی شکند

اما اگر در آب افتد می شکند (همان: ۱۶۴)

چیستان زیر که قلم و کاغذ را به صورت توأمان مطرح کرده است در منطقه
 بختیاری ضبط شده است:

هو هو ایا کارومسرا، خیش نی یی، گاو دو پا، ملک سفید تخم سیاه
 صدا در کاروان سرا می آید، خیش از نی گاو دو پا، زمین سفید و تخم سیاه (قنبری،

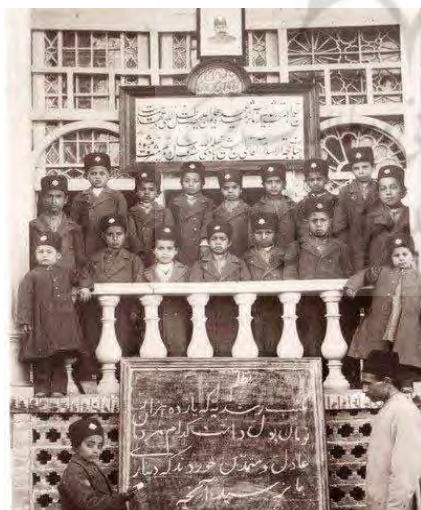
۱۳۸۵: ۵۵)

کتاب و کتاب‌خوانی در زندگی روزمره ایرانیان

پیش‌تر به طرح مکرر کتاب‌خوانی در افسانه‌های ایرانی اشاره شد، اکنون باید اضافه کنیم که این موضوع بازتابی از کتاب‌خوانی در زندگی روزمره مردم ما بوده که در مراحل مختلف زندگی آنها حضوری جدی داشته است. کودکان ایرانی از همان ابتدای سنین رشد کتاب‌هایی مانند قرآن و دیوان حافظ را در خانه می‌دیدند.

آن دسته از کودکانی که به مکتب‌خانه می‌رفتند در کنار آموزش قرآن و سایر آموزش‌های مکتب‌خانه ملزم به تهیه کتاب‌هایی برای خواندن و در برخی موارد برای از برکردن بودند. در سیرجان «ملا علاوه بر آموزش قرآن در ساعات تفریح برای بچه‌ها کتاب‌های قصه می‌خواند یا فال گرفتن و خواندن شعرهای حافظ را به آنها می‌آموخت. کتاب‌هایی که در مکتب‌خانه‌ها توسط ملا خوانده می‌شد، کتاب امیرارسلان نامدار، حسین کرد شبستری و از این قبیل بود. بعضی از ملاها شاهنامه و دیوان حافظ را می‌خواندند و می‌آموختند.» (مؤید محسنی، پیشین)

یاکوب ادوارد پولاک که در زمان ناصرالدین شاه قاجار در ایران به طبابت مشغول بود درباره مواد درسی مکتب‌خانه‌ها می‌نویسد: «وقتی کار قرائت قرآن یکی دوبار به اتمام رسد گلستان سعدی را به دست بچه‌ها می‌دهند، آنها بسیاری از حکایات فرار این



اثر را می‌خوانند ... و کلمات قصار و جمالات برجسته آن را به حافظه می‌سپارند ... در ده سالگی برای بچه‌های ثروتمند معلم سرخانه می‌آورند که به آنها صرف و نحو و انشا بیاموزد و اشعار عرفانی ملای روم، شاهنامه فردوسی و غزلیات حافظ را با آنها می‌خواند.» (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۸۸)

در میناب و توابع آن، ملا مکتبی‌ها در کنار قرآن، دیوان حافظ را به بچه‌ها

آموزش می‌دادند. (سعیدی، ۱۳۸۶: ۳۸۲) در کاشان و توابع آن گلستان و بوستان سعدی آموخته می‌شد. (مشهدی نوش آبادی، ۱۳۷۸: ۲۹)

در فارس از شهرهای چهارمحال و بختیاری و الیگودرز کتاب‌هایی مانند عاق والدین، حیدریگ و صنمبر، امیرارسلان نامدار، بهرام و گلندام و شاهنامه مورد استفاده بچه‌ها قرار می‌گرفت.

علاوه بر مکتب‌خانه‌ها، در جلسه‌های خانوادگی و شب‌نشینی‌های دوستانه نیز کتاب مونس مردم ما بوده است. بر اساس گزارش‌های برخی از مستشرقین و نیز به استناد پژوهش‌های موجود در واحد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات صدا و سیما، کتاب و کتاب‌خوانی بخش مهمی از اوقات فراغت مردم را پر می‌کرد. سر اوستین لایارد که در زمان محمد شاه قاجار به ایران سفر کرده و مدت‌ها در میان عشایر بختیاری زندگی کرده بود از نقل خمسه نظامی در شب‌نشینی‌های این مردم یاد می‌کند.

«این موضوع بویژه در فصل سرما در میان مردم ایران عمومیت پیدا می‌کرد. با فرا رسیدن فصل زمستان و سرمای شدید آن، کار اصلی مردم یعنی کشاورزی تعطیل می‌شد. در این فصل، شب‌نشینی آن هم به صورت دوره‌ای بسیار مرسوم و معمول بود. این شب‌نشینی‌ها تا عید نوروز که کار کشاورزی دوباره آغاز می‌شد ادامه می‌یافت.» (انجوی، ۱۳۷۹: ۲۱)

نقل لطیفه، خاطره و نیز افسانه‌گویی جزئی از مشغولیات و سرگرمی‌های این شب‌نشینی‌ها بود. در میان این سرگرمی‌ها کتاب‌خوانی و نقل افسانه‌های مکتوب از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود «تا جایی که اگر در یک مجلس شب‌نشینی جای کتاب‌خوان و قصه‌گو خالی بود، حاضران از آمدن به آن مجلس ابراز دلسردی یا پشیمانی می‌کردند.»

در هر شب‌نشینی، متناسب با افراد حاضر کتابی برای نقل انتخاب می‌شد. اما برخی از کتاب‌ها مانند شاهنامه، حسین کرد شبستری و امیرارسلان نامدار در اغلب نقاط ایران خوانده می‌شد.

در روستای کهک قم کتاب‌های امیرارسلان نامدار، ملک جمشید، خسرو و شیرین،

امیر حمزه، شاهنامه، رستم‌نامه زابلستانی، مختارنامه، حسین کرد شبستری، خاورنامه، لیلی و مجنون و عاق والدین خوانده می‌شد. (پیشین)

در بندر ماهشهر، از کتاب‌های شاهنامه، فلک‌نازنامه، امیرارسلان نامدار و جوهری



استفاده می‌شد. در الویر ساوه، حسین کرد، مختارنامه و مسیب‌نامه خوانده می‌شد (انجوی، پیشین: ۶۶) و در فیروزکوه شاهنامه (بویژه جنگ رستم با دیو سفید) و امیرارسلان مورد توجه بود. (همان: ۱۶-۶۶) در سقز داستان‌های عاشقانه‌ای مانند خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد، لیلی و مجنون و خورشید و خاور خوانده می‌شد.

سخن آخر

کتاب و کتاب‌خوانی از دیرباز در میان ایرانیان رواج داشته است. کتاب‌خوانی راهی

برای سرگرمی و پرکردن اوقات فراغت بوده و بویژه در زمستان اهمیت فراوان داشته است. کتاب و کتاب‌خوانی و الزامات آن در گونه‌های مختلف ادب شفاهی ما بازتاب فراوانی دارد.

این موضوع که دلیل اصلی آن را باید در کهن‌سالی فرهنگ و تمدن ایران جستجو کرد در ادبیات شفاهی سایر ملت‌هایی که تمدن کهن دارند نیز قابل مشاهده است. این نکته زمانی روشن‌تر می‌شود که ادبیات شفاهی ایران و ملت‌های مشابه را با ادبیات شفاهی اقوام بدوی یا اقوامی که به لحاظ تاریخی دیرتر وارد مرحله تمدن شده‌اند مقایسه کنیم. در ادبیات شفاهی اقوام اخیر هیچ نشانی از کتاب و کتاب‌خوانی نمی‌توان پیدا کرد.

منابع

۱. ابوالمعالی، نصراله منشی، **کلیله و دمنه**، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه تهران (۱۳۵۱).
۲. الارجانی، فرامرزن خداد بن عبدالله الکاتب، **سمک عیار**، تهران: آگاه (۱۳۶۲).
۳. انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم، **جشن‌ها و آداب و معتقدات زمستان**، تهران: امیرکبیر (۱۳۷۹).
۴. بخاری، عبدالله، **داستان‌های بیدپای**، تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، تهران: خوارزمی (۱۳۶۱).
۵. بلوکباشی، علی، **چیستان‌نامه دزفولی**، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی (۱۳۷۹).
۶. بهروزی، محمدجواد، **واگوشک‌ها**، تهران: کیفیت (۱۳۸۰).
۷. پولاک، یاکوب ادوارد، **سفرنامه پولاک**، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی (۱۳۶۱).
۸. ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، **تاریخ ثعالبی**، ترجمه محمد فضائلی، تهران: نقره (۱۳۶۸).
۹. خزاعی، حمیدرضا، **افسانه شعرها**، مشهد: ماه جان (۱۳۸۵).
۱۰. زرشناس، زهره، **میراث ادبی روایی در ایران باستان**، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی (۱۳۸۴).
۱۱. ساتن، ال، **قصه‌های مشهدی گلین‌خانم**، به کوشش اولریش مارزلف و دیگران، تهران: مرکز (۱۳۷۴).
۱۲. سعیدی، سهراب، **فرهنگ مردم میناب**، تهران: ائلشن (۱۳۸۶).
۱۳. بی‌نام، **سلیم جواهری**، به کوشش محمد جعفری قنواتی، تهران: انتشارات مازیار (۱۳۲۳).
۱۴. شکورزاده، ابراهیم، **عقاید و رسوم عامه مردم خراسان**، تهران: بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴۶).
۱۵. طوسی، محمد بن احمد، **عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات**، به اهتمام

- منوچهر ستوده، تهران: علمی فرهنگی (۱۳۸۲).
۱۶. علی‌خانی، یوسف، عزیز و نگار، تهران: ققنوس (۱۳۸۵).
۱۷. بی‌نام، *فرائدالسلوک*، تصحیح نورانی وصال و غلامرضا افراسیابی، تهران: پاژنگ (۱۳۶۸).
۱۸. فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه*، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره (۱۳۷۸).
۱۹. قاضی، ابوالفضل، *آورده‌اند که ...* تهران: فرزانه روز (۱۳۷۹).
۲۰. قنبری عدیوی، عباس، *گفت و لفت*، شهرکرد: مرید (۱۳۸۵).
۲۱. لایارد، اوستین، *سفرنامه*، ترجمه مهرباب امیری، تهران: آنزان (۱۳۷۶).
۲۲. مؤیدمحسنی، مه‌ری، *فرهنگ عامیانه سیرجان*، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی (۱۳۸۱).
۲۳. نادری، افشین و موحدی، سعید، *شوقات*، اراک: سازمان میراث فرهنگی (۱۳۸۰).
۲۴. بی‌نام، *نجما و گل افروز*، پیشاور پاکستان (چاپ سنگی) (بی‌تا).
۲۵. وکیلان، سید احمد مثل‌ها و افسانه‌های ایرانی، تهران: سروش (۱۳۷۸).
۲۶. همایونی، صادق *ترانه‌های محلی فارس*، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی (۱۳۷۹).
۲۷. مشهدی نوش‌آبادی، محمد، *نوش‌آباد در گذر تاریخ*، کاشان: مرسل (۱۳۷۸).